

## فصل ششم

# سرمایه داری انحصاری

عملکرد شیوه تولید سرمایه داری از آغاز پیدایشش یکسان باقی نمانده است. صرفنظر از سرمایه داری کارگاهی که در قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸ گسترش یافت، در تاریخ سرمایه داری صنعتی به معنی دقیق کلمه، دو مرحله را می توان تشخیص داد: - مرحله ی رقابت آزاد، از انقلاب صنعتی ۱۷۶۰ تا دهه ی ۱۸۸۰. - امپریالیسم، از دهه ی ۱۸۸۰ تا به امروز.

### ۱- از رقابت آزاد تا تفاهم سرمایه داران

سرمایه داری صنعتی در اولین مرحله زندگی با تعداد زیادی از شرکتهای مستقل- در هر بخش از صنعت- مشخص می گردد. هیچ یک از آن شرکتهای نمی توانست بر بازار مسلط شود. هر کدام از آنها به امید فروش کالاهایش میکوشید تا قیمت ها را پایین بیاورد.

این وضع زمانی دگرگون شد که تراکم و تمرکز سرمایه در یک سری از بخشهای صنعتی فقط به تعداد کمی از شرکتهای که مجموعاً بین ۶۰ تا ۸۰ درصد فرآورده ها را تولید می کردند، اجازه ادامه حیات داد. از آن پس، این شرکتهای توانستند، توسعه یابند و کوشیدند تا بر بازار مسلط شوند و از سقوط قیمت فروش بوسیله ی تقسیم بازار بر حسب قدرت نسبی خود در هر زمان، جلوگیری کنند.

زوال سرمایه داری رقابت آزاد با انقلاب تکنولوژیکی مهمی که در همان هنگام وقوع پیوست تسهیل شد. این انقلاب صنعتی با جایگزین کردن موتورهای برقی و احتراقی بجای موتورهای بخار بعنوان منبع اصلی انرژی در رشته های صنعت و ترابری یک رده از صنایع جدید- صنایع برق، وسائل برقی، صنایع نفت، صنایع اتومبیل و شیمیایی- که نیازمند سرمایه اولیه بسیار بیشتری نسبت به رشته های قدیمی صنعت بودند. و این از همان ابتدا تعداد رقبای بالقوه را محدود کرد.

اشکال عمده ی توافق بین سرمایه داران عبارتند از:

- کارتل و سندیکا در یک بخش صنعت که در آن هر واحد تولیدی شرکت کننده استقلال خود را حفظ می کند،  
- تراست و ادغام شرکتها که در آن به گروه مدیران عامل استقلال داده شده است،  
گروه مالی و شرکت سهامی مرکزی، که در آن تعداد کمی از سرمایه داران نظارت بر مؤسسات زیادی را در بسیاری از رشته های صنعتی که از نظر حقوقی مستقل از یکدیگر هستند، در اختیار دارند.

### ۲- تراکم بانکها و سرمایه مالی

همان روند تراکم و تمرکز سرمایه که در صنعت و ترابری صورت گرفت در بانکداری نیز بوقوع پیوست. در پایان این تحول، تعداد کمی از بانکهای عظیم بر زندگی مالی کشورهای سرمایه داری چیره شدند.  
نقش اصلی بانکها در نظام سرمایه داری اعتبار دادن به شرکت هاست. هنگامی که تمرکز بانکی بسیار پیشرفته باشد، تعداد اندکی از بانکداران عملاً انحصار اعتبار دادن را در اختیار دارند. این انحصار به آنها امکان میدهد تا دیگر همانند وام دهندگان منفعل رفتار نکنند، یعنی صرفاً به جمع آوری بهره سرمایه اشان بسنده نکرده و به انتظار رسیدن موعد دریافت وامی که پرداخته اند ننشینند.  
در حقیقت، بانکها که به شرکتهایی که به فعالیت هایی از یک نوع یا مشابه اشتغال دارند اعتبار میدهند، علاقه زیادی به ادامه کار و رونق مالی تمامی این شرکتها دارند. این بانکها مایل اند که از تنزل نرخ سود بوسیله رقابت شدید جلوگیری کنند. بنابراین بانکها در امر تسریع - و گاه تحمیل - تراکم و تمرکز صنعتی دخالت میکنند.

با این کار، بانکها ابتکار بوجود آوردن تراست های بزرگ را بدست میگیرند. از همین طریق، بانکها از انحصار خود بر تسهیلات اعتباری برای بدست آوردن سهمی در سرمایه شرکتهای بزرگ در ازای اعتباری که میدهند، استفاده میکنند. بدینگونه سرمایه مالی - یعنی سرمایه ی بانکی که در صنعت راه یافته و قادر است که در دایره سرمایه صنعتی برای خود موقعیت غالبی بدست آورد - رشد میکند.

در رأس هرم قدرت در دوران سرمایه داری، انحصاراتی از گروههای مالی میرویند که در عین حال بانکها، سایر مؤسسات مالی (مثلاً شرکتهای بیمه)، تراست های بزرگ صنعتی و حمل و نقل و فروشگاههای بزرگ زنجیره ای و غیره را در اختیار دارند. گروه انگشت شماری سرمایه دار بزرگ "۶۰ فامیل" مشهور در امریکا و "۲۰۰ فامیل" در فرانسه کلیه اهرمهای قدرت اقتصادی کشورهای امپریالیستی را در دست دارند.

در بلژیک حدود ده گروه مالی، همراه با چند گروه خارجی بخش های کلیدی اقتصاد را در اختیار دارند.

در ایالات متحده گروه مالی گول پیکر (خصوصاً گروه‌های مورگان، راکفلر، دوپانت، گروه ملون، گروه "بانک امریکا" و غیره) بر کل حیات اقتصادی تسلط دارند. در ژاپن هم که ژیباتسوهای (تراست) قدیمی ظاهراً بعد از جنگ جهانی دوم تجزیه شدند، وضع بر همین منوال است و تراست‌ها دوباره به سادگی تأسیس گردیده‌اند. گروه‌های مهم در ژاپن، میتسوبیشی، میتسوئی، ایتو، سومیتومو، و ماروبری، هستند.

### ۳- سرمایه داری انحصاری و سرمایه داری رقابت آزاد

پیدایش انحصارات بمعنی از میان رفتن رقابت سرمایه داری نیست. حتی به این معنی هم نیست که در هر رشته از صنعت یک شرکت کاملاً چیره شده است. مهمتر از همه به این معنی است که در بخش‌های انحصاری شده:

الف- رقابت دیگر به گونه‌ای عادی با کاهش قیمت‌ها انجام نمیگیرد،

ب- و به دلیل الف، تراست‌های بزرگ سود/افزونه/انحصاری دریافت میکنند، یعنی نرخ سود آنها بالاتر است از نرخ سود شرکتهایی که در بخش‌های غیر انحصاری هستند.

بغیر از این ملاحظات رقابت ادامه دارد:

الف- در بخشهای غیر انحصاری اقتصاد که تعدادشان زیاد است؛

ب- میان انحصارات، معمولاً به کمک تکنیک‌هایی جز کاهش قیمت فروش (معمولاً از طریق کاهش قیمت تمام شده، یا از طریق تبلیغ و غیره) و بعضی اوقات از راه "جنگ قیمتها"، به خصوص هنگامی که روابط نیروها میان تراست‌ها تغییر کرده و مسأله تقسیم جدید بازارها بر اساس توازن قدرت جدید مطرح است؛

ج- میان انحصارات "ملی" در بازار جهانی، اساساً از طریق "طبیعی"، "جنگ قیمت‌ها". اما تراکم سرمایه میتواند بحدی پیش برود که حتی در بازار جهانی چندین شرکت تنها بازماندگان رشته‌ای از صنعت باشند و این میتواند منجر به ایجاد کارت‌های بین‌المللی شود که بازارهای فروش را میان خود تقسیم کنند.

### ۴- صدور سرمایه

انحصارات، تنها بوسیله محدود کردن رشد تولید، و بنابراین انباشت سرمایه، میتوانند تسلط خود را بر بازارهای انحصاری شده حفظ کنند، اما از سویی دیگر، همین انحصارات، عمدتاً بخاطر سودافزونه انحصاری که عایدشان میشود، مالک سرمایه‌های فراوانی هستند. پس خصوصیت ویژه دوران سرمایه داری امپریالیستی، پدیده‌ی سرمایه‌افزونه است در دست انحصارات کشورهای امپریالیستی که، بدنبال زمینه‌های جدید سرمایه‌گذاری میگردند. از این رو صدور سرمایه مشخصه اساسی دوران امپریالیسم است.

این سرمایه به کشورهایی صادر میشود که بتواند سود بیشتری از سود متوسط در بخش های رقیب کشورهای امپریالیستی بدست آورد، و بتواند محرک فعالیتهایی باشد که مکمل فعالیتهای کشور مادراند. چنین سرمایه ای در درجه اول برای رشد تولید مواد اولیه گیاهی و معدنی در کشورهای عقب افتاده (آسیا، افریقا و امریکای لاتین) بکار گرفته میشود.

تا زمانیکه سرمایه داری در بازار جهانی فقط برای فروش کالاهايش و خرید مواد اولیه و مواد غذایی عمل میکرد، علاقه چندانی به فتح مناطق جدید با توسل به نیروی نظامی نداشت (با این همه نیروی نظامی برای از میان برداشتن سدها در مقابل ورود کالاها مورد استفاده قرار میگرفت- مثلاً جنگ های تریاک که توسط انگلستان جهت مجبور کردن امپراطوری چین برای لغو ممنوعیت ورود تریاک از هند که مستعمره بریتانیا بود صورت گرفت). اما به محض اینکه صدور سرمایه اهمیت زیادی در عملیات بین المللی سرمایه داری بدست آورد، این وضع تغییر کرد.

قیمت کالایی که فروخته میشود باید حداکثر ظرف چند ماه پرداخت شود، در حالیکه سرمایه ای که در یک کشور سرمایه گذاری میشود تنها سالها پس از سرمایه گذاری باز میگردد. از این روست که قدرتهای امپریالیستی علاقه زیادی به استقرار نظارت دائمی خود بر کشورهایایی که در آنها سرمایه گذاری کرده اند، دارند. این نظارت در کشورهای شبه مستعمره به گونه ای غیر مستقیم است- کشورهای شبه مستعمره از طریق دولتهايي که در ظاهر مستقل هستند ولی در واقع دست نشاندۀ خارج اند اداره میشوند. ولی در کشورهای مستعمره این نظارت مستقیم است - یعنی از طریق دستگاه اداری که مستقیماً وابسته به کشور مادر است اعمال میشود. بنابراین عصر امپریالیسم با گرایش تقسیم جهان به امپراطوری هایی مستعمرانی و مناطق تحت نفوذ قدرتهای بزرگ امپریالیستی مشخص میشود.

این تقسیم بندی در دوره معینی (بخصوص بین سالهای ۱۸۸۰-۱۹۰۵) بمثابة عملکرد توازن موقتی نیروها صورت گرفت: این توازن قدرت عبارت بود از تسلط بریتانیای کبیر، قدرت و اهمیت امپریالیستهای فرانسه، هلند، و بلژیک و ضعف نسبی قدرتهای امپریالیستی و "جوان": آلمان، ایالات متحده، ایتالیا و ژاپن.

سلسله جنگهای امپریالیستی وسیله ای بودند که از طریق آن قدرتهای امپریالیستی "جوان" کوشیدند با استفاده از تغییر توازن نیروها، تقسیم جهان را به نفع خود تغییر دهند: جنگ امریکا و اسپانیا، جنگ روس و ژاپن، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم.

اینها جنگهایی بودند برای غارت، برای مناطق جدید سرمایه گذاری، برای منابع مواد خام، و برای کنترل بر بازارها و نه برای یک "آرمان" سیاسی (له یا علیه دمکراسی، له یا علیه حکومت مطلقه، له یا علیه فاشیسم). مطالب مذکور در مورد جنگهای فتح مستعمرات که سراسر دوره ی امپریالیسم را می پوشاند نیز صادق

است (در قرن بیستم، جنگ ایتالیا علیه ترکیه، جنگ چین و ژاپن و بخصوص جنگ ایتالیاییها علیه حبشه ایها)، یا جنگ استثمارگران علیه جنبش های رهایی بخش خلق (الجزایر، ویتنام، و غیره) که در آن امپریالیستها برای غارت در جنگ شرکت کردند، در حالیکه مردم مناطق شبه مستعمره و یا مستعمره برای هدفی بر حق میجنگند و میکوشند که خود را از یوغ بردگی امپریالیسم برهانند.

### ۵- امپریالیست ها و کشورهای وابسته

بدین ترتیب، عصر امپریالیسم، صرفاً شاهد برقراری کنترل یک تعداد قطب مالی و صنعتی در کشورهای مادر نیست. بلکه عصر امپریالیسم همچنین با استقرار کنترل بورژوازی امپریالیست معدودی کشور بر مردم کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، یعنی دو سوم نوع بشر مشخص میشود.

بورژوازی امپریالیست ثروت قابل ملاحظه ای را از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره استخراج میکند. سرمایه ای که در این کشورها سرمایه گذاری شده است، سود افزونه، مستعمراتی از این کشورها بدست می آورد و به کشورهای مادر می برد. تقسیم جهانی کار که بر پایه ی مبادله کالاهای ساخت کشورهای مادر با مواد خام کشورهای مستعمره قرار دارد به مبادله ی نابرابر می انجامد که در آن کشورهای فقیر مقدار کار بیشتری را (که کمتر فشرده است)، با مقدار کمتری کار (که بیشتر فشرده است) مبادله می کنند. هزینه اداره مستعمرات را با مالیات بستن بر مردم مستعمره تأمین میکنند (سهم بزرگی از در آمد مالیاتی نیز به کشورهای مادر منتقل میشود).

منابعی که از کشورهای وابسته استخراج میشوند، بهنگام تهیه ی منابع مالی برای رشد اقتصادی این کشورها از دسترس خارج میشوند. بدین ترتیب امپریالیسم یکی از منابع عمده ی عقب افتادگی نیمکره جنوبی کره زمین است.

### ۶- عصر سرمایه داری پسین

دوران امپریالیسم را میتوان به دو مرحله تقسیم کرد: نخست دوره امپریالیسم کلاسیک که دوره پیش از جنگ جهانی اول و نیز دوره میان دو جنگ را شامل میشود، و دوره ی سرمایه داری پسین، تجمع و تمرکز سرمایه، هر چه بیشتر، در مقیاس بین الملل گسترش می یابد. در حالیکه تراست انحصاری ملی "واحد اساسی" امپریالیسم کلاسیک بود، شرکتهای چند ملیتی "واحد اساسی" عصر سرمایه دار پسین هستند. اما همچنین، دوره سرمایه داری پسین با تسریع نوآوری های فنی، با استهلاك سریعتر سرمایه هایی که در خرید ماشینها سرمایه گذاری شده اند، با لزوم برنامه ریزی و حساب دقیق تر مخارج و سرمایه گذاری برای شرکتهای بزرگ، و

با گرایش به برنامه ریزی اقتصادی دولت که نتیجه طبیعی این نکات هستند، مشخص میشود.

در عصر سرمایه داری پسین مداخله اقتصادی دولت بدین رو افزایش می یابد که بورژوازی به کمک دولت برای نجات بخش های صنعتی که دچار کسری مزمن هستند، و همچنین در بخش هایی که هنوز قادر به ایستادن به روی پای خود نیستند، احتیاج دارد، بعلاوه بورژوازی محتاج آن است که دولت عمدتاً از طریق سفارشات دولتی (در درجه اول، و نه منحصرأ، سفارشات نظامی)، کمکهای مالی و غیره، سود انحصارات بزرگ را تضمین کند.

بین الملل شدن فزاینده ی تولید از یک سو و دخالت فزاینده ی دولت ملی در حیات اقتصادی از سوئی دیگر به یک سلسله تضادهای جدید در دوره سرمایه داری پسین می انجامد، که بحران نظام پولی جهان که از تورم دائمی تغذیه می شود، عمده ترین تجلی آن است.

مشخصه ی دیگر عصر سرمایه داری پسین، تجزیه ی عمومی امپراطوری های مستعمراتی و تبدیل کشورهای مستعمره به شبه مستعمره، تغییر جهت صدور سرمایه- که اکنون از یک کشور امپریالیستی به کشور امپریالیستی دیگر حرکت میکند، و نه از یک کشور امپریالیستی به یک مستعمره- و اولین قدمها در راه صنعتی کردن کشورهای شبه مستعمره است (که عمدتاً منحصر به صنایع مواد مصرفی می شود). این گرایش تنها کوشش بورژوازی های بومی برای جلوگیری از جنبش های توده ای و قیام در کشورهای آنان نیست، بلکه نتیجه ی این واقعیت نیز هست که صدور ماشین آلات و وسایل امروزه قسمت اعظم صادرات خود کشورهای امپریالیستی را تشکیل میدهد.

نه دگرگونی هایی که در عملکرد اقتصاد سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی صورت گرفته و نه دگرگونی های مربوط به اقتصاد کشورهای شبه مستعمره و نه عملکرد کل نظام امپریالیستی، هیچ کدام نمی توانند ما را به صحت نتیجه ای که لنین پیش از نیم قرن پیش در رابطه با اهمیت تاریخی دوران امپریالیسم گرفت، مشکوک سازد. سرمایه داری پسین دوره بالا گرفتن کلیه تضادهای ما بین امپریالیستهاست. دوره ای است که همراه با برخوردهای قهر آمیز، و جنگهای امپریالیستی، و جنگ های رهائی بخش ملی و جنگ های داخلی است. این عصر، دوره ی انقلاب و ضد انقلاب، دوره ی برخوردهای انفجار آمیز است و نه دوره پیشرفت آرام و مسالمت آمیز تمدن.

امروز بسیار مهم است که این افسانه را که اقتصاد غربی کنونی دیگر یک اقتصاد سرمایه داری واقعی نیست، بدور اندازیم. رکود تعمیم یافته سالهای ۱۹۷۴- ۱۹۷۵ در کل اقتصاد سرمایه داری بین المللی ضربه مهلکی به این نظریه که ما در یک دوره باصطلاح "اقتصاد مختلط" بسر می بریم وارد آورد. بر اساس این نظر تنظیم

زندگی اقتصادی بوسیله ی دولت ضامن رشد مداوم اقتصادی، اشتغال کامل و بالا رفتن سطح زندگی برای همه است. اما واقعیت یکبار دیگر ثابت کرد که احتیاجات سود خصوصی به چیرگی خود بر اقتصاد ادامه میدهد، و بطور ادواری موجب پیدایش بیکاری و اشباع تولید می شود، و این مؤید این است که ما هنوز در دوره اقتصاد سرمایه داری بسر میبریم.

همچنین است در مورد نظریه ای که ادعا میکند، دیگر این مقتدرترین گروههای سرمایه داری نیستند که اجتماع غربی را می گردانند، بلکه اجتماعات غربی را اکنون مدیران، دیوان سالاران و صاحبان مهارت و دانشمندان رهبری میکنند. این نظریه به هیچ برهان جدی علمی استوار نیست. بسیاری از این "اربابان" اجتماع در طی دو دوره رکود اخیر خود را ویلان خیابانها یافته اند. نمایندگی قدرت که سرمایه بزرگ آن را می پذیرد و در شرکتهای عظیمی که در زیر کنترل خود دارد کامل میکند، در برگیرنده اغلب امتیازات سنتی آن است بجز اصلی ترین آنها: تصمیم نهائی در مورد اشکال و جهت اصلی انباشت و سرمایه گذاری سرمایه. از هر چه که ربطی به "مقدس ترین مقدسات" داشته باشد بخوبی حفاظت میشود و این "مقدس ترین مقدسات" همان اولویت سودهای انحصارات است که میتوان سهم سود سهامداران را فدای آن کرد. آنهایی که این مطلب را گواه ثبوت این نظر میدانند که دیگر مالکیت خصوصی اهمیت چندانی ندارد، گرایش غالب از آغاز سرمایه داری را فراموش کرده اند، یعنی فدا کردن مالکیت خصوصی تعداد بسیاری از ماهی های کوچک به نفع یک مشت ماهی عظیم الجثه .